

بررسی تبعیت مالکیت معادن از مالکیت اراضی در فقه امامیه

کریم کوخایی زاده^۱، قدرت الله نیازی^۲، احمد رضوانی مفرد^۳

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۶/۸/۱ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۷/۱۰/۴)

چکیده

یکی از مسائل مهم در باب مالکیت معادن، تبعیت یا عدم تبعیت مالکیت معادن، از مالکیت اراضی است، که در خصوص آن چند قول وجود دارد. مشهور فقهای امامیه در این مسئله، بین معادن واقع در املاک خصوصی و معادن واقع در اراضی دولتی یا عمومی تفصیل قائل شده‌اند؛ بدین صورت که در اولی تبعیت و در دومی عدم تبعیت را پذیرفته‌اند. نگارندگان در این پژوهش که به روش تحلیلی و با مراجعه به متون فقهی و حقوقی صورت گرفته است به این نتیجه رسیده‌اند، که مالکیت معادن به طور مطلق تابع مالکیت زمین‌هایی که در آن واقع شده‌اند، نمی‌باشد؛ چون ادله‌ی اولیه و ثانویه مالکیت نمی‌توانند ثابت کنند، آنچه در درون زمین است، متعلق به صاحب زمین است، گرچه از نظر طبیعی جزئی از زمین محسوب می‌شوند؛ اضافه بر آنکه، بی‌تردید، ثروت معدنی از نظر مالی و اقتصادی جزئی از زمین محسوب نمی‌شود؛ به همین دلیل احکام شرعی مترتب بر زمین به خاطر اینکه یک ثروت اقتصادی جداگانه‌ای است، به مقتضای مناسبت حکم و موضوع به معدن تسری پیدا نمی‌کند.

واژگان کلیدی: احیاء، تبعیت، حیات، مالکیت، معدن.

۱. استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه ایلام (نویسنده مسؤول)؛

Email: k.kokhaizadeh@ilam.ac.ir

۲. استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه بوعلی سینا همدان؛

Email: gh.niazi@basu.ac.ir

۳. استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه بوعلی سینا همدان؛

Email: a.rezvanimofrad@basu.ac.ir

۱- مقدمه

در نگاه ابتدایی، مالکیت زمین اقتضا می‌کند، ثروت‌هایی که در درون آن وجود دارد، به عنوان جزیی از اموال صاحب ملک به‌شمار آیند؛ و هیچ تفاوتی ندارد که این ثروت‌ها از اجزاء ساختاری و ترکیبات اصلی خاک آن باشد (مثل اجزاء و عناصر معدنی)، یا این که از ثروت‌های منفصل و مستقل پنهان در آن باشد (مثل گنج)، که کسی آن را در دل زمین قرار داده یا بنا به دلائلی در زمین دفن شده است.

از جمله مسائل مهم در نظام اقتصادی اسلام، مالکیت است که در این نظام، مالکیت بر دو نوع حقیقی و اعتباری تقسیم می‌شود؛ مالکیت حقیقی آن است که مالک بتواند در ملک خود، به هر نحوی که اراده کند و ممکن باشد، تصرف کند. در این نوع مالکیت، همواره ملک، قائم به مالک است و بدون وجود مالک، معنا و تحقق ندارد. این مالکیت دارای درجاتی است که بالاترین درجه‌ی مالکیت حقیقی، از آن خداوند متعال است، که نسبت به همه مخلوقات خود اختیار تام دارد و همه‌ی عالم قائم به او و مملوک وی است. این نوع مالکیت قابل سلب از مالک نیست. مالکیت اعتباری آن است که وجود، دوام و بقای آن به اعتبار عقلاست و مالک می‌تواند، تصرفاتی را که عقلاً و شارع اعتبار کرده‌اند، در ملک خود انجام دهد و قابل سلب و انتقال به دیگری است. با توجه به تعاریف مالکیت حقیقی و اعتباری می‌توان گفت، که مالکیت انسان نسبت به اشیاء و اعیان و اموال، مالکیت اعتباری است، طبعاً گستره توابع ذاتی و منفصل آن نیز شرعاً و عقلاً امری محدود به حدود خاص خواهد بود [۳۶، ص ۱۰].

یکی از مباحث مهم در باب مالکیت، مسئله مالکیت اراضی است، که این مسئله در متون اسلامی به چند شکل مطرح شده است [۲۴، ص ۴۱۹]. گاهی مالکیت زمین به انسان نسبت داده شده و گاهی تنها حق استفاده از آن به انسان تفویض گردیده است، که این نوع حق و اختصاص در طول مالکیت الهی «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ» (اعراف/ ۱۲۸)، به رسمیت شناخته شده است؛ به همین دلیل است که حق اختصاص هیچ‌گاه با اختیارات مالک حقیقی معارض نمی‌باشد. بدیهی است اختصاص زمین به خدا، مفهوم تکوینی و حقیقی دارد، ولی اختصاص آن به انسان در محدوده‌ی قانون و به‌طور اعتباری است.

اراضی از نظر نوع مالکیت به اراضی عمومی، دولتی و شخصی تقسیم می‌شوند. اراضی عمومی، زمین‌هایی هستند که متعلق به ملت‌های مسلمان و همه افراد جامعه اسلامی است، مانند: اراضی مفتوح العنوه؛ یعنی زمین‌های که سپاه اسلام با جنگ

متصرف شده‌اند. اراضی عمومی در اختیار دولت اسلامی قرار می‌گیرد و عواید آن در تأمین مصالح اسلامی و نیازهای عمومی مصرف می‌شود. اراضی دولتی که شامل زمین‌های انفال می‌شود، در اختیار امام یعنی رئیس دولت اسلامی است و عواید آن در شئون توسعه امور دولت اسلامی مصرف می‌شود. اراضی شخصی، زمین‌هایی است که مالکیت اشخاص نسبت به آن‌ها به رسمیت شناخته شده است. این اراضی را می‌توان به صورت زیر دسته‌بندی نمود: اراضی مواتی که به‌وسیله افراد، آباد «احیاء» شده باشند؛ و اراضی‌ای که از طریق ارث یا اسباب قانونی دیگر به شخص انتقال یافته است؛ و کلیه زمین‌هایی که مالکان آن‌ها، به میل خود اسلام آورده‌اند؛ و اراضی صلح که صاحبان اصلی آنها مالکیت رسمی خود را بر آن اراضی در قرارداد صلح با مسلمین قید کرده باشند [۲۱، ج ۳، ص ۲۲۲].

بی‌تردید، معادن به‌عنوان بخشی از ثروت‌های طبیعی موجود در زمین، در پیشرفت اقتصادی جوامع بشری، نقش اساسی دارند و به مثابه پایه‌ی رشد و توسعه صنعتی و اقتصادی به شمار می‌روند و آشنایی با احکام مربوط به آن، می‌تواند در تسهیل بهره‌برداری و جلوگیری از سوء استفاده‌ی افراد، تأثیر به‌سزایی داشته باشد. معادن ثروت‌هایی هستند که با عواملی در زمین به وجود آمده‌اند و از دید عقلا، چون ویژگی‌های مخصوص به خود و وجودی جدا از زمین دارند، بنابراین، موضوع جداگانه‌ای است که تبعیت و عدم تبعیت مالکیت آنها از مالکیت اراضی به دقت باید مورد بررسی قرار گیرد؛ حال اگر معادنی در زمین‌های دولتی یا در زمین‌های متعلق به تمام مسلمین یا در زمین‌های دارای مالک خاص یافت شود، آیا در مالکیت، تابع این اراضی می‌باشند یا خیر؟ آیا آنچه سبب مالکیت زمین می‌گردد موجب مالکیت معدن به تبعیت از آن می‌گردد؟

۲- ضرورت و پیشینه بحث

مسأله تبعیت از مسائل مهم در باب مالکیت معادن است و آثار فقهی قابل توجهی دارد و مورد ابتلای بخش‌هایی از دولت و مردم می‌باشد، در عین حال در مورد آن تحقیق ویژه‌ای انجام نگرفته است. از این‌رو، جهت تبیین حکم شرعی معادن تکون یافته در زمین‌های یاد شده و پاسخ به پرسش‌های مطرح شده، طرح و بررسی دقیق این موضوع ضروری به نظر می‌آید.

با وجود اینکه در خصوص معادن و احکام آن پایان‌نامه‌ها و مقالاتی (مانند: مالکیت

معادن در حقوق ایران و فقه امامیه توسط محمد کلنات، نظام حقوقی معادن در ایران با تأکید بر مواد معدنی جامد توسط حسین رهنما، بررسی تطبیقی احکام معادن در فقه امامیه و شافعیّه توسط ابوالفضل کرمی و مالکیت معادن از دیدگاه فقه امامیه توسط محمد اعتمادی) نگاشته شده است، ولی با بررسی به عمل آمده، در آنها صرفاً به ذکر اقسام معادن و احکام و مالکیت ابتدائی آنها در فقه و یا حقوق پرداخته شده است، و بحثی در خصوص تبعیت مالکیت معادن از مالکیت اراضی به عمل نیامده است. اگر گاهی بطور اجمالی در آن نوشتارها از تبعیت صحبت می‌شود، به جهت دیدگاهی است که ابن ادریس و دیگران در خصوص مالکیت معادن قائل هستند، که در این مقاله هم به آن اشاره می‌گردد. لکن این مقاله بصورت مستقل و جداگانه به این مسئله پرداخته است، به گونه‌ای که در هیچ‌کدام از آن پایان‌نامه‌ها و مقالات به این شکل موضوع مورد توجه قرار نگرفته است.

۳- مالکیت معادن از دیدگاه فقها

در دانش فقه معادن به ملاحظه ملاک‌های مختلف به اقسام متعددی تقسیم شده است؛ که از آن جمله می‌توان به معدن ظاهری و باطنی، منطبعه و غیرمنطبعه، معدن جامد، مایع و گازها اشاره کرد. فقها پس از ذکر اقسام معدن حکم هر قسم را به دقت بیان کرده‌اند. از جمله مباحثی که لازم است مورد توجه قرار داده شود، بیان اقسام معادن به ملاحظه مکان آنها می‌باشد.

از بررسی متون فقهی و کلام فقها بدست می‌آید که در باب مالکیت معادن، چهار دیدگاه وجود دارد:

۳-۱. دیدگاه اول

تعداد کثیری از فقهای متقدم، متأخر و معاصر گفته‌اند: با بررسی ظاهر روایات، آشکار می‌شود که معادن مطلقاً از جمله‌ی انفال می‌باشند؛ و در این حکم فرقی میان معادن موجود در زمین‌های خصوصی، عمومی، انفال و معادن ظاهری و باطنی نیست. فقهای چون شیخ کلینی [۳۹، ج ۱، ص ۵۳۸]، شیخ مفید [۳۴، ص ۲۷۸]، سلار [۲۰، ص ۱۴۰]، ابن‌براج [۲۷، ج ۱، ص ۱۸۶]، شیخ طوسی در نهاییه [۲۹، ص ۴۱۹]، علامه در مختلف [۱۶، ج ۳، ص ۳۳۸]، نراقی [۴۹، ج ۱۰، ص ۱۶۲]، شیخ انصاری [۵، ص ۳۶۶]، همدانی

[۵۳، ج ۱۴، ص ۲۵۸] و امام خمینی [۴۴، ج ۲۰، ص ۴۲۰] از طرفداران این نظریه هستند. این دسته از فقها برای تأیید دیدگاه خود به ادله زیر تمسک کرده‌اند.

الف. روایات

روایت اول: روایت موثقه اسحاق بن عمار است که می‌گوید: «از ابوعبدالله درباره‌ی انفال پرسیدم. در جواب فرمود: انفال قریه‌هایی است که خراب شده و اهلس رفته است. این قریه‌ها، ویژه خدا و رسول اوست و آنچه اختصاص به شاهان دارد، تنها به امام می‌رسد و زمین‌هایی که بدون جنگ مسلحانه به‌دست آمده است و زمین‌های بدون مالک و معادن و مال کسی که وارث ندارد، از جمله‌ی انفال است»^۱ [۹، ج ۹، ص ۵۳۲]. در این روایت معادن از انفال محسوب شده و هیچ قیدی هم ذکر نشده که معدن واقع شده در چه زمینی، از انفال است، بلکه مطلق معادن مستقلاً به عنوان یکی از مصادیق انفال ذکر شده است و اگر معادن از انفال باشد، ملک امام است. البته اساس این استدلال مبتنی بر این است که ضمیر «ها» در «الْمَعَادِنُ مِنْهَا» به انفال برگردد و «منها» خبر برای معادن باشد.

روایت دوم: ابوبصیر می‌گوید: «امام باقر(ع) فرمود: انفال مال ما است؛ گفتم: انفال چیست؟ فرمود: از جمله‌ی انفال، معادن، نیزارها و زمین بی‌مالک است و هر زمینی که اهلس از میان رفته باشد، به ما اختصاص دارد» [۹، ج ۹، ص ۵۳۳]. هر چند این روایت از نظر سند مرسل است، زیرا که عیاشی سند روایات را حذف کرده است؛ لیکن ضعف سند با عمل مشهور به انضمام قرائن دیگر جبران شده است. طبق این روایت و دو روایت بعدی، معادن از انفال دانسته شده و مقید به قید خاصی هم نشده‌اند؛ لذا معدن مطلقاً از انفال است. روایت سوم: داوود بن فرقد می‌گوید: «به ابی‌عبدالله(ع) گفتم: انفال چیست؟ فرمود: بیابان‌ها، نیزارها، کوه‌ها، معادن و هر زمینی که بدون جنگ مسلحانه به‌دست آمده است و هر زمینی که اهل آنجا زمین را ترک کرده و رفته‌اند و (نیز) مال نفیس پادشاهان» [۹، ج ۹، ص ۵۳۳]. این روایت نیز مانند روایت قبلی از نظر سند مرسل است، ولی چون مورد عمل مشهور فقها قرار گرفته معتبر می‌باشد.

روایت چهارم: در روایت مرسله دیگری از ابو بصیر آمده است: «امام باقر(ع) فرمود:

۱. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ أَبِي بَنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الْأَنْفَالِ - فَقَالَ هِيَ الْقُرَى الَّتِي قَدْ خَرِبَتْ وَ أَنْجَلَى أَهْلَهَا - فَهِيَ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ مَا كَانَ لِلْمُلُوكِ فَهُوَ لِلْإِمَامِ - وَ مَا كَانَ مِنَ الْأَرْضِ الْخَرِبَةِ - لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ - وَ كُلُّ أَرْضٍ لَا رَبَّ لَهَا وَ الْمَعَادِنُ مِنْهَا - وَ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ مَوْلَى فَمَالُهُ مِنَ الْأَنْفَالِ».

انفال مال ما است؛ به او گفتم: انفال چیست؟ فرمود: از جمله‌ی انفال، معادن، نی‌زارها و هر زمین بی‌مالک است» [۵۱، ج ۷، ص ۲۹۵].

ب. سیره عقلا

سیره عقلا در اداره حکومت‌ها و جوامع بر این استوار است، که دریاها، بیابان‌ها، جنگل‌ها، کوه‌ها و معادن به‌عنوان ثروت‌های عمومی، در اختیار حکومت‌ها بوده و تصرف در آنها با رعایت اجازه و ضوابطی که دولت‌ها تعیین می‌کنند، صورت می‌گیرد؛ و درآمدهای این موارد معمولاً صرف مصالح عمومی و دولت‌ها می‌شود. این روش و سیره نه تنها در شریعت نفی نشده، بلکه شارع به‌عنوان رئیس عقلا برای حاکم و امام جامعه این اختیارات را پذیرفته است. لذا به استناد سیره عقلا و عدم ردع آن توسط شارع، بلکه عمل شارع به این روش در محیط شرع، می‌توان گفت که معادن به‌طور مطلق از انفال هستند [۴۰، ج ۴، ص ۷۴؛ ۲، ص ۱۲۴].

قانون اساسی در اصول چهل و چهارم و چهل و پنجم به این امر توجه کرده است؛ این قانون در اصل چهل و پنجم، معادن را به‌طور مطلق از انفال و ثروت‌های عمومی دانسته و آن را در اختیار حکومت اسلامی قرار می‌دهد، تا بر طبق مصالح عامه نسبت به آن‌ها عمل کند.

در توضیح این مطلب باید گفت که: «کلیه معادن از آن جهت که ناشی از طبیعت خدادادی است و افراد انسانی در ایجاد آن نقشی نداشته‌اند، شرعاً در ردیف انفال محسوب می‌شوند و مالکیت خصوصی و یا تعاونی را در آن راهی نیست. اصل چهل و چهارم قانون اساسی، معادن بزرگ را به‌صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت می‌داند. اما معادن کوچک، علی‌رغم آنکه در ردیف ثروت‌های عمومی است، در اختیار دولت قرار ندارد و طبعاً به‌بخش خصوصی هم تعلق نمی‌گیرد. حال اگر دولت را اخص از حکومت بدانیم، می‌توان اختیار اداره معادن کوچک را در عهده مقام رهبری به‌عنوان عالی‌ترین مقام حکومت اسلامی دانست» [۵۴، ج ۱، ص ۳۲۶-۳۲۷].

۲-۳. دیدگاه دوم

معادن از مباحات عامه است؛ مشهور فقها، معدن را مطلقاً از مباحات اصلی می‌دانند و قائلند که معادن ملک هیچ‌کس نیست و همه مردم نسبت به آن‌ها یکسان هستند؛ اگر

معادن از مباحات اصلیه باشد، قهراً همان‌گونه که مباحات با اسبابی مانند: احیاء، حیات قابل تملک هستند، معادن نیز با این امور قابل تملک می‌باشد. این نظریه، قول مختار محقق حلی در مختصرنافع [۱۲، ج ۱، ص ۶۴]، علامه حلی در تذکره [۱۴، ج ۵، ص ۴۳۹]، شهید اول در لمعه [۳۳، ص ۵۶] و دروس [۳۲، ج ۱، ص ۲۷۱]، فاضل آبی [۳۵، ج ۱، ص ۲۷۱]، صاحب جواهر [۴۸، ج ۳۸، ص ۱۰۸] و فیض کاشانی [۳۷، ج ۳، ص ۲۴] می‌باشد.

این دسته از فقها برای اثبات نظریه خود به ادله زیر تمسک کرده‌اند:

قرآن: ظاهر آیه «خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً» (بقره/۲۹)، بر اشتراک عموم و اباحه اشیاء برای عموم مردم دلالت دارد؛ و از جمله‌ی آنچه در زمین آفریده شده معادن است؛ پس معادن ویژه عموم جامعه است نه ملک خصوصی امام.

شهرت: شهرت منقوله و محصله قائم است که معادن از مباحات اصلیه هستند و نسبت مردم با آن‌ها یکسان است [۴۸، ج ۳۸، ص ۱۰۸].

سیره مسلمین: سیره مستمر در همه‌ی اعصار جواز تصرف و اخذ از معادن بی‌اذن امام و نائب او بوده است، چه معادن در زمین موات باشند یا در زمین مفتوح عنوه؛ اگر معادن از انفال می‌بود، حتماً اذن لازم بود، در حالی که در همه اعصار این سیره ادامه داشته و مردم از معادن آشکار، به‌اندازه نیاز خویش بهره می‌بردند و معادن را ملک مسلمانان یا ملک امام و یا به‌تبع زمین، ملک دارنده‌ی آن نمی‌دانسته‌اند؛ این سیره، یک سیره قطعیه مسلم است، که متصل به زمان معصوم هم می‌باشد و نه‌تنها ردع نشده، بلکه چه‌بسا ممکن است در بعضی موارد تأیید هم شده باشد [۴۸، ج ۳۸، ص ۱۰۸].

اطلاق اخبار خمس معدن: مفاد این اخبار، وجوب خمس معدن است [نک: ۹، ج ۹، ص ۴۹۱؛ ۹، ج ۹، ص ۴۹۴]؛ و از آنجاکه خمس در ملک ثابت است و قول به ملکیت امام نسبت به معدن با وجوب خمس بر مستخرج قابل جمع نیست، نتیجه می‌گیریم، معادن هم ملک امام نباشد، بلکه از مباحات اصلیه بوده و هر کسی استخراج کرد، مالک آن می‌گردد و خمس هم بر او واجب می‌شود [۴۸، ج ۱۶، ص ۱۲۹؛ ۲، ص ۱۰۳].

اصل اباحه: در صورت شک در این‌که معادن، ملک خصوصی امام یا عموم مردم است، اصل اباحه در ثروت‌ها این است که در اختیار عموم باشد و تصرف همه مردم در آن‌ها مانعی نداشته باشد؛ مگر اینکه دلیلی بر خلاف آن اقامه شود. ادله‌ی قائلین به اینکه معادن از انفال و ملک امام است تمام نیستند [۲، ص ۹۳].

ضرورت و شدت نیاز مردم: شدت نیاز مردم به بهره‌برداری و استفاده از برخی معادن، مانند نفت و نمک، به حدی است که زندگی مردم بر آن توقف دارد؛ مانند آب که حیات انسان‌ها به آن وابسته است. پس باید نفت و نمک و سایر معادن آشکار و مورد نیاز از مشترکات عمومی باشند، نه ملک امام و نه ملک خصوصی یا عمومی مسلمانان [۴۸، ج ۳۸، ص ۱۰۹].

۳-۳. دیدگاه سوم

برخی از فقها مالکیت معدن را تابع مالکیت زمین و قائل به تبعیت هستند. این دسته از فقها می‌گویند: اگر معدن در زمین انفال باشد، مانند زمین ملک امام است و اگر زمین از زمین‌های شخصی باشد، معدن هم مالک شخصی دارد و اگر زمین از زمین‌های مفتوح عنوه باشد، مالکش همه مسلمین هستند؛ یعنی مالکیت معدن تابع مالکیت ارض است. فقهای چون ابن ادریس [۱۸، ج ۱، ص ۴۹۷]، محقق حلی [۱۱، ج ۲، ص ۶۲۱]، شهید ثانی [۳۰، ج ۲، ص ۸۶]، محقق اردبیلی [۳، ج ۴، ص ۲۹۸] و از معاصرین محقق همدانی [۵۳، ج ۱۴، ص ۲۵۷]، طباطبایی یزدی [۲۶، ج ۲، ص ۳۷۲]، خویی [۴۵، ج ۲۵، ص ۵۶] و امام خمینی [۴۳، ج ۱، ص ۳۵۳] قائل به این قول شده‌اند.

با مراجعه و بررسی مواد قانون مدنی معلوم می‌شود، گرایش قانون‌گذار به این قول است؛ نگاهی به مواد ۳۸ و ۱۶۱ روشن‌گر این موضوع می‌باشد.

قانون‌گذار در ماده ۳۸ مقرر می‌دارد: «مالکیت زمین مستلزم مالکیت فضای محاذی آن است، تا هر کجا بالا رود و همچنین است نسبت به زیر زمین بالجمله مالک حق همه‌گونه تصرف در هوا و قرار را دارد، مگر آنچه را که قانون استثنا کرده باشد». و همچنین در ماده ۱۶۱ آورده است: «معدنی که در زمین کسی واقع شده باشد، ملک صاحب زمین است و استخراج آن تابع قوانین مخصوصه خواهد بود». از نظر قانون مدنی در صورتی که معدن در اراضی موات و مباحه باشد، مانند قسمت‌های دیگر اراضی موات، هر کس آن را حیازت بنماید، از آن او شناخته می‌شود.

نکته قابل توجه اینکه قانون مدنی در انتهای ماده ۱۶۱ می‌گوید: «... و استخراج آن (معادن) تابع قوانین مخصوصه خواهد بود»؛ آوردن این نکته توسط قانون‌گذار، به این دلیل است که معادن در هر کشوری، محدود و از سرمایه‌های ملی کشور هستند؛ از این‌رو، قانون‌گذار استخراج آن را، آزادانه به نظر مالکین و حیازت‌کنندگان قرار نداده

است و مقررات خاصی برای استخراج معادن وضع کرده، که همان قوانین معدن در هر زمان می‌باشد؛ و این قوانین، اختیارات مالکین را محدود می‌نماید.

ادله‌ی این قول

دلیل اول سیره عقلا: سیره عقلا بر این بوده که معدن، از آن دارنده‌ی زمین است و مالک زمین، هم چنان که طبقه‌ی بالایی زمین را مالک است، طبقه پایین را نیز مالک است، چه دارای معادن باشد یا دارای سرداب، چاه و سنگ.

دلیل دوم جزئیت: معدن در نزد عرف، جزئی از زمین است و ملکیت زمین، ملکیت نسبت به اجزاء زمین هم هست و معدن هم از اجزاء زمین محسوب می‌شود؛ لذا ملکیت زمین شامل ملکیت معدن هم می‌شود [نک: ۴۵، ج ۲۵، ص ۵۷؛ ۴۰، ص ۷۴ و ۷۵].

دلیل سوم معدن به منزله نماء: معدن در زمین مملوک به منزله‌ی نماء و فایده‌ی همان زمین است، پس هم چنان که مالک زمین، فایده‌ی آن را مالک است، معدن موجود در زمین خویش را نیز مالک است [نک: ۲، ص ۱۳۶ و ۱۳۷؛ ۵۲، ج ۱، ص ۱۶۶ و ۱۶۷].

۴-۳. دیدگاه چهارم

برخی از فقهای شیعه قول به تفصیل را پذیرفته‌اند. به این بیان که بین معادن ظاهری و معادن باطنی فرق نهاده و معادن ظاهری را در شمار مشترکات عمومی قرار داده و معادن باطنی را تابع حکم زمین‌های موات دانسته و به عنوان بخشی از انفال آن را متعلق به امام می‌دانند [۴۲، ج ۳، ص ۱۸۷؛ ۴۰، ج ۴، ص ۶۹؛ ۵۲، ج ۱، ص ۱۷۷]. در این صورت حاکم اسلامی هم می‌تواند آن را به صورت اقطاع به اشخاص واگذار کند و هم می‌تواند هر کسی را که سبقت به احیای آن گرفت، مالک آن قرار دهد و دیگران نمی‌توانند در آنچه او احیاء کرده است، مدعی حقی شوند. براساس عبارتی از شیخ طوسی در مبسوط [۲۸، ج ۳، ص ۲۷۴] و ابن فهد حلی در مهذب البارع [۱۰، ج ۱، ص ۵۶۶]، مسلمانان در معادن ظاهری، مشترک هستند و معادن باطنی، در حکم زمین‌های موات هستند؛ یعنی هرکس آن را احیا کند، مالک آن می‌شود و حاکم می‌تواند بهره‌برداری از آن را به صورت مقاطعه، واگذار نماید. وقتی امام می‌تواند معدن را به صورت مقاطعه در اختیار دیگری قرار دهد، که صاحب اختیار و مالک معدن باشد. علامه نیز در کتاب احیاء موات قواعد، به این قول، ابراز تمایل می‌کند و می‌نویسد: «امام

حق ندارد، آنچه که احیا کردنش جایز نیست، مثل معادن ظاهری را به کسی واگذار کند؛ البته در این مورد، اشکال است» [۱۵، ج ۲، ص ۲۶۹].

ادله قول چهارم

نظر به اینکه از بین علمای ما فقط شیخ طوسی و ابن فهد این نظریه را مطرح کرده‌اند، در کلام ایشان دلیلی که برای این تفصیل به آن استناد نموده باشند، وارد نشده است؛ جز این عبارت که شیخ آن را در مبسوط برای معادن باطنی ذکر کرده است: «و یجوز للسلطان إقطاعه لأنه یملکه عندنا ...» [۲۸، ج ۳، ص ۲۷۷]؛ که این عبارت ظهور در ادعای اجماع بر ملکیت معادن باطنی برای امام دارد. و ابن فهد نیز چنین بیانی در مهذب دارد: «یجوز للسلطان إقطاعها» [۱۰، ج ۱، ص ۵۶۶]، ولی دلیلی برای قول خود ذکر نکرده است. آنچه که گفته شد مربوط به شق دوم از تفصیل مختار در مبسوط و مهذب بود. اما در خصوص شق اول از تفصیل - که معادن ظاهری از مباحات عامه می‌باشند - از ظاهر کلام آن‌ها دلیلی که به آن استناد نموده باشند، به دست نمی‌آید. خلاصه این دیدگاه چنین است که همه مردم در مورد معادن ظاهری با هم برابر هستند و بدون نیاز به استیذان از حاکم می‌توانند به اندازه نیاز خود از آن بهره‌مند گردند؛ ولی اختیار معادن باطنی در دست حاکم است و مردم با اذن او می‌توانند به حیازت و تمک آن اقدام نمایند.

۴- بررسی و ارزیابی اقوال

پس از بیان دیدگاه‌های موجود در مسأله و ذکر مبانی و دلایل هر یک از آن‌ها به اختصار به نقد و بررسی آن‌ها می‌پردازیم. چون قول اول قول مختار نویسندگان مقاله می‌باشد. در پایان بحث به تشیید مبانی و توضیح کامل آن خواهیم پرداخت.

نقد و بررسی قول دوم

همان‌طور که ذکر شد، طرفداران قول دوم بر این عقیده بودند که معادن مطلقاً (متکون در اراضی شخصی و عمومی و دولتی، ظاهری و باطنی) از مباحات اصلیه محسوب می‌شود و همه مردم در استفاده از آن‌ها مساوی هستند. آنان برای اثبات نظر خود به شش دلیل استناد کرده بودند.

استدلال به ظاهر آیه (بقره/ ۲۹) ناتمام است؛ زیرا آفریده شدن زمین و به تبع آن

معادن موجود برای انسان، منافاتی ندارد با این که اختیار و مدیریت آن به دست امام یعنی حاکم مسلمانان یا در تملک مسلمان یا مالک خصوصی باشد.

استدلال به شهرت نیز صحیح نیست؛ زیرا با وجود مخالفت افرادی مانند شیخ مفید و شیخ طوسی و دیگران که قولشان نقل شد، ادعای شهرت توسط متأخرین جایگاهی ندارد. اما در مورد سیره، در ردع از آن روایات دال بر قول اول کفایت می‌کند؛ به اضافه این که ممکن است عدم استیذان مردم از ائمه به دلیل ناآگاهی آنان از حق امام یا ترس و تقیه از حکام جور باشد.

اما استدلال به روایات وجوب خمس در معادن نیز محل اشکال است؛ به این بیان که از این روایات استفاده می‌شود، معادن پس از استخراج به تملک افراد درمی‌آید، و این معنا منافات ندارد با این که معادن از انفال باشد، و پس از استخراج آن با اذن امام، ملک افراد شود. در مورد تمسک به اصل اباحه گفته می‌شود، در صورتی می‌توان به اصل تمسک کرد که اماره وجود نداشته باشد، در حالی که در مورد بحث روایات متعددی وجود دارد. تمسک به شدت نیاز مردم هم محل اشکال است؛ به این بیان که چه مانعی دارد که معادن مانند زمین‌ها از انفال باشد و مردم با اذن امام نیازهای خود را از آنها برطرف نمایند.

نقد و بررسی قول سوم

صاحبان این قول عقیده دارند، معادن از نظر مالکیت مطلقاً تابع زمین هستند و برای رأی خود به سیره، جزء زمین بودن معدن و نماء زمین بودن استدلال کرده‌اند. در رد این قول می‌توان گفت: سیره بر فرض ثبوت، به وسیله اخبار دال بر دیدگاه اول ردع شده است. با توجه به این که سیره دلیل غیر لفظی است و عموم و اطلاق ندارد در فرض اعتبار، باید به قدر متیقن آن که معادن قریب به سطح زمین در اراضی شخصی است، اکتفا شود. بنابراین، نمی‌تواند دلیل بر تبعیت مطلق باشد و معادن واقع در عمق زمین را هم شامل شود. از عبارات محقق خوئی گرایش به این قول استفاده می‌شود [۴۵، ج ۲۵، ص ۵۵ و ۵۸].

اما جزء زمین بودن معادن، دلیلی ندارد. ارض نه از نظر مفهوم و نه از نظر مصداق بر معادن قابل تطبیق نیست. استدلال به ثمره زمین بودن معادن نیز فاقد وجهت است، زیرا صرف این که معدن در درون زمین بوجود آمده باشد، دلالت نمی‌کند بر این که ثمره آن باشد و در مالکیت از آن تبعیت کند، مانند میوه که ثمره درخت است و در ملکیت تابع آن می‌باشد.

قابل ذکر است که برخی از فقها بین معادن موجود در اراضی شخصی و اراضی عمومی یا حکومتی فرق گذاشته‌اند و در قسم اول حکم به تبعیت نموده و در دو قسم دیگر تبعیت را نپذیرفته‌اند. با بررسی متون فقهی معلوم می‌شود اکثر فقهای ما قائل به این تفصیل هستند. سید یزدی در عروه در تقسیم اراضی که معادن در آنها قرار دارند، می‌فرماید: «اگر معدن در زمین مملوکه باشد، معدن برای مالک آن است ... و اگر معدن در زمین مفتوح عنوهی آباد باشد، و یکی از مسلمین آن را خارج کند مالک آن می‌شود» [۲۶، ج ۲، ص ۳۷۲]. در تحریرالوسیله امام خمینی آمده است: «در وجوب دادن خمس معدن بین اینکه در زمین مباح باشد یا در زمین مملوک، فرق نمی‌کند، اگر چه اولی برای کسی است که آن را استخراج نموده و دومی برای صاحب زمین است، اگر چه دیگری آن را خارج ساخته باشد و در این صورت اگر بدستور مالک زمین بوده، خمس آن بعد از استثنای مخارج آن ...، و اگر به دستور او نبوده آنچه خارج شده مال صاحب زمین است و خمس آن بدون استثنای مخارج بر او، واجب است» [۴۳، ج ۱، ص ۳۵۳]. این سخن که خمس بر عهده مالک زمین است زمانی صحیح خواهد بود، که قائل به تابعیت معدن از زمین باشد و الا صحیح نیست. ایشان در ادامه می‌فرماید: «و اگر معدن در زمین «مفتوح عنوه» باشد پس اگر زمینی باشد که هنگام فتح مسلمین، آن زمین آباد بوده که مال مسلمین می‌باشد و چنانچه یکی از مسلمان‌ها از چنین زمینی معدن استخراج نماید، مالک آن می‌شود ...، و اگر معدن در زمینی باشد که در حال فتح، موات بوده است، آن کسی که آن را بیرون آورده، مالک آن می‌شود و خمس بر او واجب است و لو اینکه کافر باشد» [۴۳، ج ۱، ص ۳۵۳].

حکیم در مستمسک عروه در مورد معدن استخراج شده از اراضی عمومی می‌فرماید: «و از کلمات آن‌ها در کتاب احیاء موات آشکار می‌شود که این حیات و استخراج، احیای مملک است. در مفتاح الکرامه نیز به نکته‌ای اشاره شده و آن این که «شیعه و سنی اتفاق نظر دارند، که معادن با احیاء، به ملکیت در می‌آیند». همین مقدار که در مفتاح الکرامه بیان شد، به‌ضمیمه‌ی آنچه در جواهر آمده، که ادعای سیره‌ی مستمره در سایر اعصار و امصار - در زمان حکومت ائمه (ع) و زمانی که حکومت نداشته‌اند - بر اخذ از معادن بدون اذن، حتی در زمین‌های موات که برای ائمه (علیم السلام) است و در زمین‌های مفتوح العنوه که مالکیت آن برای تمام مسلمین است، برای جواز خروج از قاعده تبعیت کفایت می‌کند (یعنی استخراج معادن و مالک شدن آن‌ها). خصوصاً که روایتی در مورد منع از استخراج معادن بدون اذن حاکم شرع وجود ندارد» [۲۵، ج ۹، ص ۴۶۳ و ۴۶۴].

ظاهر این عبارات آن است که در تبعیت معادن از زمین، بین زمین مملوک به مالکیت خاصه و مملوک به ملکیت عامه تفصیل داده شده است و اکثر فقها بر این قول هستند؛ و محقق سبزواری نیز این قول را به مشهور فقها نسبت داده است [۲۳، ج ۲، ص ۵۶۶ و نک: ۸، ج ۱۹، ص ۱۴۹]. با بررسی اقوال قائلین به این نظریه می‌بینیم که ایشان برای اثبات تبعیت در املاک شخصی به دلائلی چون قاعده تبعیت و سیره‌ی عقلا - که می‌گویند معدن، از آن دارنده‌ی زمین است و مالک زمین، هم چنان که طبقه‌ی بالایی زمین را مالک است، طبقه پایین را نیز مالک است، چه دارای معادن باشد یا دارای سرداب یا چاه و سنگ - و نیز ظهور اتفاق فقها تمسک کرده‌اند [۴، ج ۲۳، ص ۲۷۲ و ۲۷۳].

نقد و بررسی قول چهارم

این قول که به شیخ طوسی در مبسوط و ابن فهد در المهدب البارع نسبت داده شده، معتقد بود مردم در معادن ظاهر مساوی هستند و هرکس می‌تواند به اندازه نیاز خود از آن استفاده کند؛ ولی معادن باطن از انفال محسوب می‌شود و در اختیار امام می‌باشد. اشکال این قول این است که برای شق اول هیچ دلیلی اقامه نکرده‌اند؛ ولی شق دوم آن صحیح می‌باشد.

بررسی و تأیید قول اول

گفته شد که جمعی از فقهای متقدم، متأخر و معاصر مانند: کلینی، مفید، ابن براج، سلار، شیخ طوسی در نهاییه، نراقی، فقیه همدانی، شیخ انصاری و امام خمینی (قدس سرهم) معتقد به عدم تبعیت معادن از اراضی موجود در آن‌ها به طور مطلق هستند. آنان به روایات و سیره مسلمانان استدلال کرده‌اند.

نویسندگان این مقاله پس از بررسی دلایل اقوال مختلف موجود در مسأله این قول را انتخاب کرده و به تشیید مبانی و توضیح دلایل آن پرداخته‌اند.

می‌دانیم که معادن، یکی از ثروت‌های مهم طبیعی به شمار می‌آیند، که تحت تأثیر عوامل مختلفی در زمین به وجود آمده‌اند و در نزد عرف و عقلا، همواره ظرف با مظهر مغایرت دارد و معدن نیز با زمین تفاوت اساسی دارد؛ چون هر یک ویژگی‌های مخصوص به خود و وجودی جداگانه دارد؛ بنابراین، معدن موضوع جداگانه‌ای است و در حکم، پیرو زمین نیست و اثبات تبعیت نیازمند دلیل است.

یکی از دلایل موضوع، عدم شمول ادله مالکیت زمین نسبت به معدن موجود در آن می‌باشد. دقت در ادله مالکیت شخصی، گواه است که دلایل مالکیت زمین، از شمول

معدن نهفته در آن قاصر است؛ زیرا مالکیت خصوصی زمین، جز از دو راه «احیاء» و «مسلمان شدن سکنه آن» که ادامه سلطه‌ی خصوصی ایشان را بر زمین ایجاب می‌کند، میسر نیست و این دو سبب، شامل معدن نمی‌شود و تنها نسبت به اصل زمین صادق است؛ چون احیاء به ایجاد شرایط قابلیت زمین برای استفاده تعریف شده است. روشن است که ایجاد شرایط، با زمین رابطه دارد؛ یعنی زمین، پس از احیاء، قابلیت انواع استفاده را پیدا می‌کند نه معادن موجود در آن. به طور کلی اراضی یا به سبب اختیاری، مثل بیع و هبه و یا به سبب غیر اختیاری، مانند ارث قابل تملک هستند؛ مثل این که کسی با بیع مالک زمین شود یا زمین را نقل دهد و یا کسی زمین خود را هبه کند و به دیگری منتقل کند و یا به سبب ارث که یکی از اسباب غیر اختیاری تملک زمین است، این زمین منتقل شود. اسباب عرضی و فرعی ملکیت متعدد هستند، بیشتر انواع عقود که در باب معاملات ذکر شده، به نوعی می‌تواند موجب نقل و انتقال زمین شود و تملک نسبت به زمین را ایجاد کند؛ اما اگر این تملک‌ها ریشه‌یابی شود، ریشه و سبب اصلی که موجب شده اراضی از اباحه اصلی خارج شوند، احیاء آن‌ها می‌باشد. مقتضای نص شرعی برای احیاء این است که اثر آن تنها مالکیت زمین است، نه غیر زمین از ثروت‌هایی که به گونه‌ی جداگانه در زمین وجود دارند و نهایت چیزی که با این دلیل ثابت می‌شود، مالکیت ظواهر این اراضی است نه باطن آن‌ها؛ یعنی معنای نص «مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مَوَاتًا فَهِيَ لَهُ» [۹، ج ۲۵، ص ۴۱۲]، این است که احیاء کننده‌ی زمین، علاقه و رابطه‌ی ویژه‌ای با زمین پیدا می‌کند و معدن، وجودی جداگانه در برابر زمین است و زمین به‌مثابه ظرف و معدن مطروف آن است؛ پس این نص، معدن را در بر نمی‌گیرد. بنابراین آنچه از ادله استفاده می‌شود، ملکیت نسبت به ظواهر اراضی است؛ چون ادله دال بر ملکیت به سبب احیاء (که زمین را از اباحه اصلی خارج می‌کند) فقط بر ملکیت ظواهر اراضی دلالت دارد و دلالت بر ملکیت باطن اراضی ندارد. مخصوصاً این مسئله در مواردی که جنس آن معدن با جنس ارض متفاوت است واضح‌تر است؛ مثلاً اگر جنس ارض، خاک و سنگ باشد و معدن، نقره یا طلا یا نفت باشد. لذا باطن از اباحه اصلی خارج نمی‌گردد و داخل ملک کسی که زمین را احیاء کرده نمی‌شود؛ و معدن در موضع طبیعی خود، از راه تبعیت یا احیاء، ملکیت‌پذیر نیست. البته روشن است که سیره عقلائی و سیره متشرعه که بازگشت به سیره عقلائی دارد، بر این قائم شده که تا مقداری از باطن زمین ملحق به ظاهر آن می‌شود؛ یعنی به تبعیت از مالکیت زمین آن

قسمت هم داخل در ملک صاحب زمین می‌شود؛ مانند چاه آب یا سرداب و امثال آن به‌طور متعارف؛ اما بنای عقلا بر الحاق باطن زمین که عمق زیادی دارد دلالت ندارد. مثلاً دویست متر چاه یا بیشتر از آن مال صاحب زمین نمی‌باشد. البته این الحاق فقط از ناحیه حیازت می‌تواند درست باشد، وگرنه از جهت احیاء این الحاق شاید ثابت نشود. به‌هرحال چون سیره عقلا مقداری از باطن را ملحق به زمین می‌داند و سیره یک دلیل لیبی است و اطلاق ندارد، لذا قدر متیقن از این دلیل لیبی همان مقداری است که عرف آن را از توابع ارض به حساب می‌آورد و هر چه از محدوده صدق عرفی خارج شود، دیگر مشمول ملکیت نیست [۴۵، ج ۲۵، ص ۵۶ و ۵۷؛ و نک: ۱۹؛ ۳۸، ص ۳۵۳؛ ۴۲، ج ۳، ص ۱۸۳؛ ۴۱؛ ۴۷].

ظاهر این است که جز معدن‌های سطحی جزئی کم درآمد و بسیار ضعیف که ممکن است، تابع زمین و ملک باشد - چنان‌که نصوص باب خمس این معنا را تثبیت می‌کند؛ زیرا از امر به پرداخت خمس معدن معلوم می‌شود که پس از تخمیس، چهار پنجم معدن از آن مالک است [۹، ج ۹، ص ۴۹۱ و ۴۹۵] - معادن سرشار و پردرآمد، دارای استقلال است، گرچه در زمین‌های شخصی یا ملی و مردمی پدید آید در حکم، مستقل است، نه تابع آن زمین شخصی یا ملی و مردمی [۶، ص ۴۸].

ادامه‌ی مالکیت خصوصی از راه اسلام آوردن نیز شامل معدن نمی‌شود؛ زیرا قاعده این است که هر کسی اسلام آورد، اموالی را که پیش از مسلمان شدن به دست آورده، هم چنان مالک است و این قاعده تنها درباره‌ی زمین اعتبار دارد نه معدن؛ چون پیش از مسلمان شدن، از معدن اطلاع نداشته و مالک معدن نبوده تا اکنون حقی برایش منظور شود. بر این اساس، سبب‌های دوگانه‌ی مالکیت خصوصی زمین و متفرعات آن‌ها، همانند ارث و هبه و غیر از این‌ها، شامل معدن نیست و تنها نسبت به اصل زمین، سببیت دارند و معادن موجود در ملک خصوصی به‌حکم اصل خود که اشتراک عمومی است، باقی می‌باشند؛ و با استدلال به سیره و عرف، معادن مملوک شخصی نمی‌شود. مطلب قابل ذکر آن است که در حقوق اسلامی، نصی را نمی‌توان یافت که به‌موجب آن، مالکیت زمین، مستلزم مالکیت همه‌ی ثروت‌های موجود در آن باشد [۲۴، ص ۴۸۳؛ ۷، ص ۷۱۳]؛ بنابراین معادنی که در زمین‌های مملوک به ملکیت خصوصی پیدا می‌شوند، در تملک دارنده‌ی زمین نیستند، هرچند هنگام بهره‌برداری که مستلزم تصرفاتی در زمین است، باید حقوق دارنده‌ی زمین را رعایت کرد. معادن نسبت به زمین، مانند طبقه پایین و بالا، اصل و فرع، نما و سود، نتیجه و جزء زمین نیستند و موضوع جداگانه، در حکم خود، دلیل جداگانه می‌خواهد.

برای اثبات استقلال معدن از زمین و عدم تابعیت مالکیت معادن از مالکیت زمین می‌توان به صورت زیر نیز استدلال نمود؛ معدن یا در صورت نوعیه خود از تحت صدق اسم زمین بر آن عرفاً خارج می‌شود یا خارج نمی‌شود. بنابر تقدیر اول، در عدم جزئیت معدن برای زمین بحثی وجود ندارد؛ زیرا اسم زمین بر آن صدق نمی‌کند و معدن از حقیقت زمین به واسطه دگرگونی صورت، خارج است. اما بنا بر تقدیر دوم، حکم شرعی که برای زمین، به جهت اینکه عرفاً زمین محسوب می‌شود (نه از حیث دیگری) ثابت است، شامل معدن نیز بوده و معدن جزئی از زمین به حساب می‌آید؛ زیرا موضوع حکم شرعی، زمین بدون هیچ قید و خصوصیتی می‌باشد، که شامل معدن نیز می‌شود. اما اگر حکم شرعی که برای زمین ثابت است، به واسطه حیثیت و شرایط خاصی باشد نه فقط به جهت اینکه زمین است، در این صورت باید ملاحظه کنیم که زمین با این حیثیت معدن را شامل می‌شود یا خیر؟ در جواب می‌گوییم: اگر زمین به واسطه یک حیثیت خاصی دارای حکمی شده باشد، شامل معدن نمی‌گردد؛ معنی این عبارت این است که گویی معدن در زمینی که موضوع برای حکم شرعی قرار گرفته لحاظ نشده است، پس معدن در این حکم تابع زمین نیست. بنابراین، احکام شرعی مالی برای زمین، از آن جهت که مال است ثابت است؛ یعنی از آن جهت که زمین یک ثروت اقتصادی است که از آن منفعت اقتصادی معینی انتظار می‌رود، احکام شرعی مالی برای آن ثابت می‌باشد. بی‌تردید معدن دارای حیثیت مالی مستقلی نسبت به سایر اجزاء عادی زمین است؛ و در نظر عرف معدن جزئی از زمین از آن جهت که مال است، به حساب نمی‌آید؛ پس، بنا بر تقدیر دوم نیز معدن، از آن جهت که مال مستقلی به شمار می‌آید، جزئی از زمین محسوب نمی‌شود. اگرچه معدن در مسمای عرفی لغوی، جزئی از زمین می‌باشد، از آن جهت که زمین است؛ پس قاعده تبعیت در ملکیت بر معدن موجود در زمین مطابقت ندارد؛ زیرا مالکیت برای زمین، صرفاً از آن جهت که مال است، ثابت شده است، و معدن از آن جهت که مال است جزئی از زمین نیست؛ پس در مالکیت تابعی برای زمین نیست [۲، ص ۱۳۶ و ۱۳۷؛ ۵۲، ج ۱، ص ۱۶۶ و ۱۶۷؛ ۴۲، ج ۳، ص ۱۸۴].

معادن چه در اعماق زمین باشند، چه در سطح آن، در مقابل زمین موجودات دیگری به شمار می‌آیند و دارای وجود مستقلی هستند؛ و در نزد عرف، از شئون و توابع زمین محسوب نمی‌شوند؛ و نسبت معدن به زمین، نسبت مظلوف به ظرف است نه نسبت ثمره به درخت؛ زیرا ثمره، نماء طبیعی برای درخت است، در حالی که معدن وجودی مستقل در برابر زمین است، که در آن تکون پیدا کرده است و اینکه مالکیت ظرف باعث

مالکیت مظلوف نمی‌شود [۳۸، ص ۳۴۹]. و قطعاً عرف، معدن را از نمائات ارض محسوب نمی‌کند، بلکه برای آن ملکیت مستقلی قائل است.

ممکن است سؤال شود، زمینی که معدنی در آن واقع شده‌است، با زمینی که معدن در آن نیست، حقیقتاً قیمتشان فرق دارد و این نشان می‌دهد معدن ارزش مستقل ندارد؛ که ممکن است این را دلیل بر تبعیت بگیرند و بگویند قیمت زمین دارای معدن با قیمت زمینی که معدن در آن نیست، کاملاً فرق می‌کند، پس این دلیل بر این است، که این معدن جزئی از زمین است و تابع آن است و از شئون زمین محسوب می‌شود. به نظر می‌رسد که این بیان هم برای تبعیت کافی نیست؛ چون اگر زمینی که معدن در آن واقع شده قیمت بیشتری دارد، برای این است که خودش یک ثروت مستقل محسوب می‌شود؛ یعنی همانند این است که بگوییم که زمین یک قیمت و معدن قیمتی دیگر دارد؛ از این رو، چون این دو به‌عنوان دو ثروت و دو مال، که به هم ضمیمه شده‌اند، لحاظ می‌شوند، قیمت بیشتری پیدا می‌کنند [نک: ۵۰]. بر اساس آنچه گفته شد فرقی در عدم تبعیت معدن برای زمین در مالکیت بین اینکه مالکیت زمین، مالکیت خصوصی باشد یا مالکیت دولت یا مالکیت مسلمین نیست. زیرا که معدن در همه این شرایط و احوال، مالیت مستقلی از زمینی که در آن یافت می‌شود دارد، و عرفاً جزئی از زمین از آن جهت که مال است به حساب نمی‌آید؛ البته ممکن است معادنی که نزدیک سطح زمین هستند عرفاً جزء زمین محسوب شوند و حکم آن را پیدا کنند.

نتیجه

از مطالب گفته شده به دست آمد، که در مورد مالکیت معادن چهار قول عمده وجود دارد. گروهی بر این عقیده هستند، که معادن مطلقاً از انفال محسوب می‌شود و اختیار آن بدست حاکم می‌باشد. در قول دوم معادن مطلقاً از مباحات اصلیه محسوب شده، که هر یک از مسلمانان می‌توانند به اندازه نیاز خود از آن بهره‌مند شوند. قول سوم عقیده دارد، معادن مطلقاً تابع زمینی هستند که در آن بوجود آمده‌اند. و قول چهارم در مورد معادن ظاهر قایل به مباح اصلی بودن و معادن باطن را تابع حکم زمین دانسته است. نویسندگان مقاله پس از بررسی اقوال و ادله آن‌ها، ضمن پذیرفتن قول اول به تفصیل و توضیح دلایل آن پرداخته‌اند. براساس این نظریه مردم بدون اذن حاکم شرع حق تصرف در معادن را ندارند، هرچند در ملک شخصی آنان باشد و هرکسی با رعایت مقررات و اذن حاکم می‌تواند، در آنها تصرف نموده و آن را به تملک خود در آورد.

منابع

- [۱]. قرآن کریم.
- [۲]. اراکی، محسن (۱۴۳۴). *ملکیة المعادن فی فقه الاسلامی*. قم، مجمع الفکر الإسلامی.
- [۳]. اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۳). *مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان*. جلد چهارم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- [۴]. اشتهازدی، علی پناه (۱۴۱۷). *مدارک العروة*. جلد بیست و سوم، تهران، دار الأسوة للطباعة و النشر.
- [۵]. انصاری، مرتضی بن محمد (شیخ انصاری) (۱۴۱۵). *کتاب الخمس*. قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
- [۶]. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۰). «مالکیت معادن ملی». *فصلنامه اقتصاد اسلامی*، قم، دوره ۱، شماره ۳، پاییز، صفحه ۴۷-۵۳.
- [۷]. حائری یزدی، مرتضی بن عبد الکریم (۱۴۱۸). *کتاب الخمس*. قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- [۸]. حسینی عاملی، سید جواد بن محمد (۱۴۱۹). *مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة* (ط - الحدیثة). جلد نوزدهم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- [۹]. حرعاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹). *وسائل الشیعة*. جلد نهم و بیست و پنجم، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- [۱۰]. حلّی، احمد بن محمد (ابن فهد) (۱۴۰۷). *المهذب البارع فی شرح المختصر النافع*. جلد اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- [۱۱]. حلّی، جعفر بن حسن (محقق حلّی) (۱۴۰۸). *شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام*. چاپ ششم، جلد دوم، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
- [۱۲]. _____ (۱۴۱۸). *المختصر النافع فی فقه الإمامیة*. چاپ ششم، جلد اول، قم، مؤسسه المطبوعات الدینیة.
- [۱۳]. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلّی) (۱۴۲۰). *تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة* (ط - الحدیثة). جلد چهارم، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- [۱۴]. _____ (۴). *تذکرة الفقهاء* (ط - القدیمة). جلد پنجم، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- [۱۵]. _____ (۱۴۱۳). *قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام*. جلد دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- [۱۶]. _____ (۱۴۱۳). *مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة*. چاپ دوم، جلد سوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- [۱۷]. _____ (۱۴۱۲). *منتهی المطالب فی تحقیق المذهب*. جلد هشتم، مشهد، مجمع البحوث الإسلامیة.
- [۱۸]. حلّی، محمد بن منصور بن احمد (ابن ادريس) (۱۴۱۰). *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*. جلد اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- [۱۹]. دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان رضوی (۱۳۸۶). *خمس چالش ها و راهکارها*. چاپ دوم، قم، مؤسسه بوستان کتاب.

- [۲۰]. دیلمی، حمزة بن عبد العزیز (سلار) (۱۴۰۴). *المراسم العلویة و الأحکام النبویة*. قم، منشورات الحرمین.
- [۲۱]. زنجانی، عباس علی عمید (۱۴۲۱). *فقه سیاسی*. چاپ چهارم، جلد سوم، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- [۲۲]. سبحانی، جعفر (۱۴۲۰). *الخمس فی الشریعة الإسلامیة الغراء*. قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- [۲۳]. سبزواری، محمد باقر بن محمد مؤمن (۴). *کفایة الأحکام*. جلد دوم، اصفهان، انتشارات مهدوی.
- [۲۴]. صدر، سید محمد باقر (۱۴۱۷). *اقتصادنا*. قم، دفتر تبلیغات اسلامی - شعبه خراسان.
- [۲۵]. طباطبایی حکیم، سید محسن (۱۴۱۶). *مستمسک العروة الوثقی*. جلد نهم، قم، مؤسسه دار التفسیر.
- [۲۶]. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم (۱۴۰۹). *العروة الوثقی*. چاپ دوم، جلد دوم، بیروت، مؤسسه الأعلمی.
- [۲۷]. طرابلسی، عبد العزیز (ابن براج) (۱۴۰۶). *المهذب*. جلد اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- [۲۸]. طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی) (۱۳۸۷). *المبسوط فی فقه الإمامیة*. چاپ سوم، جلد سوم، تهران، المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة.
- [۲۹]. _____ (۱۴۰۰). *النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی*. چاپ دوم، بیروت، دار الكتاب العربی.
- [۳۰]. عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی) (۱۴۱۰). *الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة* (ط - الحدیثة). جلد دوم، قم، کتابفروشی داوری.
- [۳۱]. _____ (۱۴۱۳). *مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام*. جلد دوازدهم، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیة.
- [۳۲]. عاملی، محمد بن مکی (شهید اول) (۱۴۱۷). *الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة*. چاپ دوم، جلد اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- [۳۳]. _____ (۱۴۱۰). *اللمعة الدمشقیة فی فقه الإمامیة*. بیروت، دار التراث - الدار الإسلامیة.
- [۳۴]. عکبری بغدادی، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید) (۱۴۱۳). *المقنعة*. قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید - رحمة الله علیه.
- [۳۵]. فاضل آبی، حسن بن ابی طالب (۱۴۱۷). *كشف الرموز فی شرح مختصر النافع*. چاپ سوم، جلد اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- [۳۶]. فیاضی، محمدرضا (۱۳۹۲). *بررسی فقهی مالکیت مردم بر ثروت های عمومی*. تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).
- [۳۷]. فیض کاشانی، محمد محسن ابن شاه مرتضی (۴). *مفاتیح الشرائع*. جلد سوم، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی (ره).
- [۳۸]. کابلی، محمد اسحاق فیاض (۱۴۰۱). *الأراضی - مجموعة دراسات و بحوث فقهیة إسلامیة*. قم، دار الكتاب.
- [۳۹]. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). *الکافی* (ط - الإسلامیة). چاپ چهارم، جلد اول، تهران، دار الکتب الإسلامیة.
- [۴۰]. منتظری، حسین علی (۱۴۰۹). *دراسات فی ولاية الفقیه و فقه الدولة الإسلامیة*. چاپ چهارم، جلد چهارم، قم، نشر تفکر.
- [۴۱]. موحدی لنکرانی، محمد فاضل (۱۴۲۳). *تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة - الخمس و الأنفال*. قم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.

- [۴۲]. موسوی خلخالی، سیدمحمد مهدی (۱۴۲۷). *فقه الشیعة - کتاب الخمس و الأنفال*. جلد سوم، قم، دار البشیر.
- [۴۳]. موسوی خمینی، سیدروح الله (؟). *تحریر الوسيلة*. جلد یک، قم، مؤسسه مطبوعات دار العلم، ص ۳۵۳.
- [۴۴]. _____ (۱۳۶۹)، *صحیفه نور*، تهران، انتشارات سروش.
- [۴۵]. موسوی خویی، سید ابو القاسم (۱۴۱۸). *موسوعة الإمام الخوئی*. جلد بیست و پنجم، قم، مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی.
- [۴۶]. موسوی عاملی، محمد بن علی (۱۴۱۱). *مدارک الأحكام فی شرح عبادات شرائع الإسلام*. جلد پنجم، بیروت، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- [۴۷]. مؤمن قمی، محمد (۱۴۲۵). *الولاية الإلهية الإسلامية أو الحكومة الإسلامية*. جلد دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- [۴۸]. نجفی، محمد حسن (؟). *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*. چاپ هفتم، جلد سی و هشتم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- [۴۹]. نراقی، احمد بن محمد مهدی (۱۴۱۵). *مستند الشیعة فی أحكام الشریعة*. جلد دهم، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- [۵۰]. نورمفیدی، سید مجتبی (۱۳۹۳). *درس خارج فقه - کتاب خمس*. قم، سال پنجم، جلسه سی و نهم.
- [۵۱]. نوری، میرزا حسین (۱۴۰۸). *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*. جلد هفتم، بیروت، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- [۵۲]. هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۲۵). *کتاب الخمس*. چاپ دوم، جلد اول، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.
- [۵۳]. همدانی، آقا رضا بن محمد هادی (۱۴۱۶). *مصباح الفقیه*. جلد چهاردهم، قم، مؤسسه الجعفریة لإحياء التراث و مؤسسه النشر الإسلامی.
- [۵۴]. هاشمی، سید محمد. (۱۳۷۴). *حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران*. جلد اول، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.